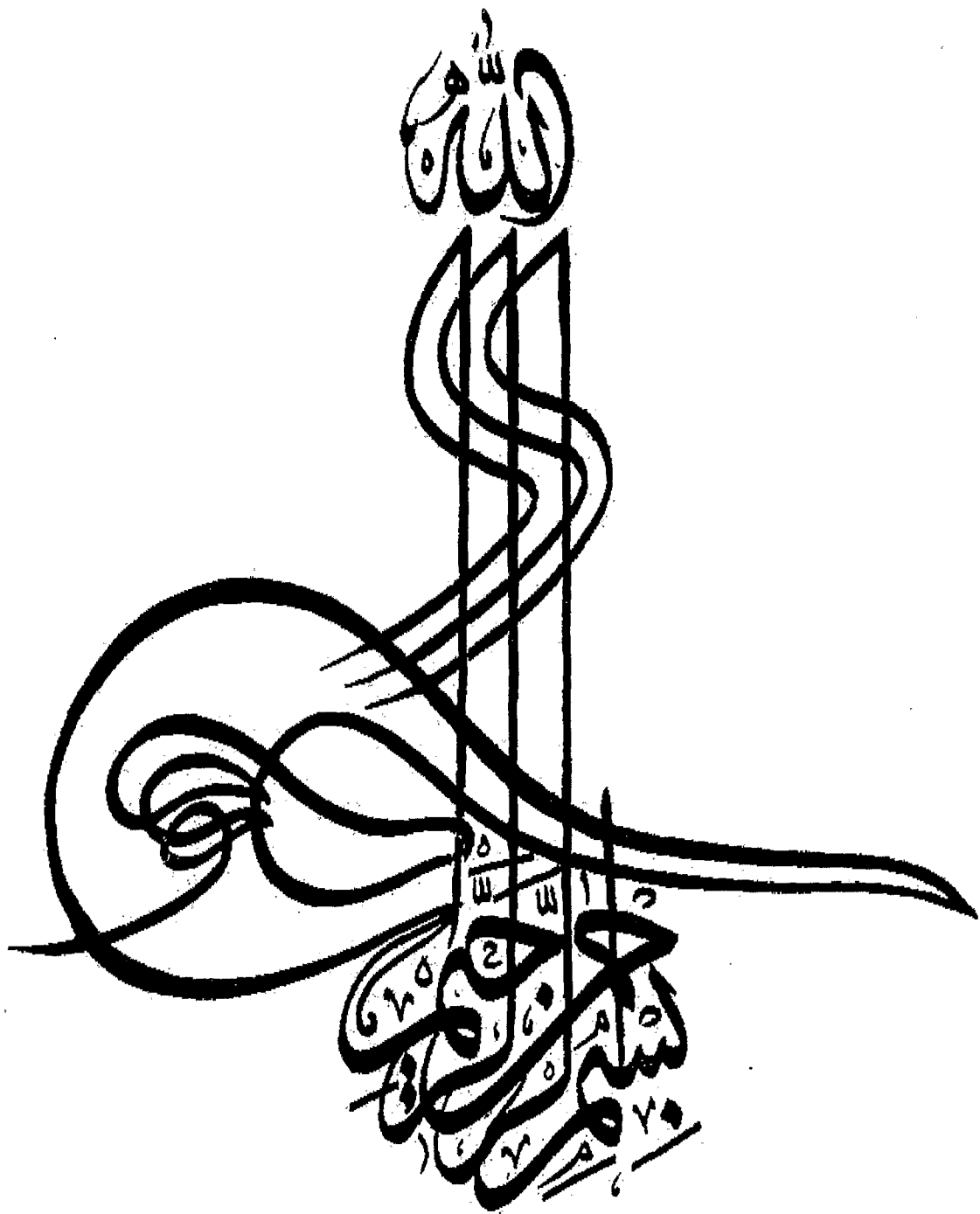


۱۷/۱/۱۰ ۵۷۹۸
۱۷/۱۲/۱۰



۱۰۷۲۷۶

۸۷/۴۱۰۵۷۹۸
۸۷/۱۲/۵

دانشگاه بین المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

پایان نامه برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

تحلیل مضامین مشترک مقالات شمس و مثنوی

استاد راهنما:

دکتر محمد رضا برزگر خالقی

استاد مشاور:

دکتر محمد حسین سرداغی

نگارنده:

سهیلا گردی قوشخانه

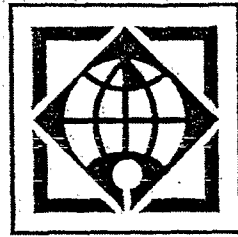
مهر ۱۳۸۷

۱۰۶۴۷۶

کتابخانه ادبیات فارسی
تاسیس ۱۳۸۷

۲۲ / ۹ / ۱۳۸۷

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

جلسه دفاعیه خانم سهیلا گردی قوشخانه دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی با عنوان
«تحلیل مضامین مشترک مقالات شمس و مثنوی» در تاریخ ۱۳۸۷/۷/۹ برگزار و با نمره ۱۹/۵ و
درجه عالی مورد تأیید هیأت داوران واقع گردید.

استاد راهنما:

استاد راهنما:

استاد مشاور:

استاد مشاور:

داور خارجی:

داور خارجی:

داور داخلی:

داور داخلی:

نماینده تحصیلات تکمیلی:

نماینده تحصیلات تکمیلی:



تشکر و قدردانی

حمد و سپاس بی حد و حصر، حضرت بی نیاز حق را که از سرحد عدم به وجودمان کشید و راهرو راهش کرد و خواست که بخواهیم. سپاس او را به خاطر هر آن چه که در حق ما پسندید و می پسندد.

تحصیل معانی در ساحت ادب فارسی خاصه عالم شمس و مولانا یکی از بزرگترین اتفاقات خوشایند خاطر من بوده و هست. سپاس تمام کسانی را که مرا در این راه یاریگر بودند و رهنمون. از جمله استاد بزرگوار جناب آقای دکتر برزگر خالقی و استاد ارجمند جناب آقای دکتر سرداغی. امید است که همواره مشمول رحمت حق باشند.

سهیلا گردی قوشخانه

مهر ۱۳۸۷

فهرست مطالب

فهرست مطالب

چکیده

۱	مقدمه
۴	نشانه های اختصاری
فصل اول (دفتر اول)	
۶	گریه و جوشش دریای رحمت
۹	حکایت خلیفه و دیدار لیلی
۱۲	در معنی ظلّ الله
۱۴	تأثیر همنشین
۱۶	افلاک عالم غیب
۱۷	موسی و تجلی نور او بر کوه طور
۲۱	در معنی توکل
۲۲	جبر عوام و خواص
۲۳	صاحب‌دل و خوردن زهر
۲۵	آب در طلب تشنه
۲۶	در معنی حدیث: طُوبَى لِمَنْ رَأَى
۲۸	در معنی نفعات در حدیث: ان لربکم فی آیام
۳۰	در معنی حدیث: شاوروهن و خالفوهن
۳۳	شکست دل و تجلی حق
۳۵	تکبیر نحوی
۳۷	در معنی مرگ ارادی
۳۹	نحو محو
۴۰	در معنی اکابر
۴۲	خشم بر آینه
۴۴	حکایت کر و قیاس های اشتباه او
۴۸	در معنی علم و هدف از تحصیل آن
۴۹	آیین و حق گوئی آن
۵۰	آفت کامرانی

۵۱ تمنای مرگ

فصل دوم (دفتر دوم)

۵۵ مغز معنا در قشر قصه

۵۶ موسی و تمنای دور احمد

۵۸ آفت تقلید

۶۰ در معنی سنه الله در این عالم

۶۱ در معنی اقتران

۶۴ تربیت از دوره ی جوانی

۶۶ در معنی حدیث جز یا مؤمن

۷۰ ابوبکر و تصدیق او

۷۱ حکایت بایزید و طواف کعبه ی دل

۷۵ دعوت به پیروی از اصل

۷۶ غم، پیک شادی

۷۹ بره و شناخت مادر خویش

۸۰ حکایت آن که آه کشید بر فوت نماز

۸۲ حکایت آن هندو که در نماز سخن گفت

۸۴ علت ویرانی عالم

۸۵ حکایت تیرانداز و سواره

۸۷ حکایت موشی که مهار شتر می کشید

۹۰ دعوت به مطابق گویی

۹۱ در معنی خواب انبیا و اولیا

۹۴ حکایت تخم بط و مرغ خانگی

فصل سوم (دفتر سوم)

۹۸ حجاب بین مراد و مرید

۹۹ حکایت آینه دار و مرد دومی

۱۰۱ در معنی: لاأحبُّ الأقلین

۱۰۲ در معنی طلب

۱۰۳ هرکسی را بهر کاری ساختند

۱۰۵ دعوت به دریافتن عمر

۱۰۵ حکایت استر و اشتر

- ۱۰۷ قرآن و هفت بطن آن
- ۱۰۹ در معنی فضل جویی
- ۱۱۰ در معنی حدیث: اهدِ قومی
- ۱۱۱ چرک دل و آب صافی دیده
- ۱۱۲ در معنی تکبیر نماز
- ۱۱۴ در معنی حدیث حَبِّكَ الشَّيْءُ يُعْمَى وَ يُصَم
- ۱۱۵ طالبان کلام شمس و مولانا
- ۱۱۶ در اهمیت خودشناسی
- ۱۲۰ تولد دوباره
- ۱۲۱ در معنی حدیث: حُبِّ الْوَطَنِ
- ۱۲۲ مکتب عشاق
- ۱۲۳ جالینوس و عشق او به زندگی
- ۱۲۵ در معنی حدیث: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي
- ۱۲۸ موسی و فرعون درون
- ۱۳۰ در معنی قیاس به نفس
- ۱۳۳ شوق مرگ
- ۱۳۴ در معنی جنبش و انواع آن
- فصل چهارم (دفتر چهارم)
- ۱۳۷ انبیا و رب سلم ملائک
- ۱۳۸ قبطنی و رود نیل
- ۱۳۹ انسان، عالم اکبر
- ۱۴۰ حکایت ابراهیم ادهم و تحول روحی او
- ۱۴۴ حکایت نایزن
- ۱۴۵ عیب شکایت کننده
- ۱۴۶ حکایت صوفی و تماشای عالم دل
- ۱۴۸ در معنی حدیث أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبَلَّةُ
- ۱۵۰ حکایت بایزید و مؤده دادن او ظهور خرقانی را
- ۱۵۴ حکایت آن که سوراخ دعا گم کرده بود
- ۱۵۶ عمارت در ویرانی
- ۱۵۸ مولانا و دیدار او باغ جان را

۱۵۹.....	حال مفلسف وقت مرگ.....
۱۶۱.....	حکایت استر و اعتراف او.....
۱۶۵.....	رسول و رسالت او.....
	فصل پنجم (دفتر پنجم)
۱۶۸.....	چهار مرغ خلیل.....
۱۷۱.....	در معنی فرجی.....
۱۷۲.....	مرگ وسیله ی رهایی از زندان.....
۱۷۴.....	حکایت توبه ی نصح.....
۱۸۱.....	حکایت محمود و گوهر شکستن ایاز.....
	فصل ششم (دفتر ششم)
۱۸۸.....	در معنی حدیث مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ.....
۱۸۹.....	حکایت آن که سحوری به روز می زد.....
۱۹۲.....	حکایت آن که گنج نامه ای یافت.....
۱۹۹.....	حکایت شیرسواری خرقانی.....
۲۰۰.....	حکایت آن سه مسافر، مسلمان و ترسا و جهود و حلوا یافتن ایشان.....
۲۰۶.....	ادب لقمه ستاندن.....
۲۰۶.....	در معنی حدیث زُرْعِيًّا تُرْدَدُ حُبًّا.....
۲۰۹.....	جمعیت گربه و تفرقه ی موش ها.....
۲۱۰.....	ابلیس وقت احتضار.....
۲۱۲.....	حکایت قلعه ی ذات الصور.....
۲۲۹.....	سبب تأخیر اجابت دعا.....
۲۳۱.....	در معنی حدیث: عَلَيْكُمْ بِسَدِّينِ الْعَجَائِزِ.....
۲۳۳.....	فهرست آیات.....
۲۳۶.....	فهرست احادیث.....
۲۴۰.....	فهرست اشعار عربی.....
۲۴۱.....	فهرست اشعار فارسی.....
۲۵۲.....	نمایه.....
۲۵۷.....	کتابنامه.....
۲۶۰.....	چکیده انگلیسی.....

چکیده:

پایان نامه ی حاضر به ارائه ی وجوه مشترک سخنان مولانا و شمس در مثنوی و مقالات ، سپس به بررسی و تا حدّ امکان به تحلیل این مضامین می پردازد و نیز از زمینه ی تداعی اقوال شمس در ذهن مولانا و از توصیف اتصال کلام شمس و مولانا به یکدیگر سخن می گوید. این پایان نامه بر آن است تا از معانی و اهدافی که ایشان در بیان کلام خویش دنبال می کردند، پرده بردارد. و با ارائه ی مشترکات دو روایت از طرفی، پیوند عاطفی و ذهنی شمس و مولانا و از طرفی، هنر مولانا را در اخذ و نقل این مضامین به نمایش بگذارد.

واژگان کلیدی: شمس، مولانا، مثنوی، مقالات شمس

مقدمه:

از خود خبرم داد و ز خود بی خبرم کرد
از پرده برون آمد و از پرده درم کرد
تهمت چه زند بر من و منت چه گذارد
می خواست که خود جلوه کند جلوه گرم کرد

تابش انوار شمس در آفاق جان و دل مولانا رستخیز ناگهانی بود در برخاستن او از گرد و غبار باد و بود. خلوت با شمس و همصحبتی با او همان و در نوشته شدن طومار علم قال، همان. مولانا با ظهور شمس از فتوای یجوز و لایجوز و دنیای لِمّ و لا نُسَلّم درگذشت و در عالم معنا و گلشن اسرار تولّد یافت. او چونان «کودک دو ساله پیش پدر» یا همچو «نو مسلمانی که هیچ از مسلمانی نشنیده باشد» تسلیم و مسحور اقوال و احوال شمس شد. خاتون خاطر مولانا از نفحات شمس آبستن گشت و فرزندان از عالم جان و دل آورد که هر یک در جمال و کمال یادگاری از پدر روحانی خویش اند. یکی از این فرزندان، مثنوی است که شرح رمزی است از انعام شمس و حدیثی است از سر دلربایی او.

مثنوی مولانا بیان تازه و مبسوطی است از کلام شمس. بسیاری از حکایات و تعبیرات و دقایق عرفانی مقالات در مثنوی نمود یافته است لیکن با بسط بیشتر و آمیختگی با تصرفات و تجربیات روحانی مولانا.

شمس خود، علاقه ای به نوشتن نداشت و معتقد بود که «سخن را چون نمی نویسم در من می ماند و هر لحظه مرا روی دگر می دهد» از این رو در تمام عمر خویش دست به تألیف کتابی نزد کتاب مقالات شمس مجموعه ی سخنان اوست در مجالس و سؤال و جواب هایی که میان او و مولانا و منکران و مریدان ردّ و بدل می شد. از گسیختگی و پراکندگی آن پیداست که خود، به تألیف آن نپرداخته است. این در هم ریختگی، منجر به این مشکل می شود که پیوند اتصال بین این اقوال تعریف نشود بر خلاف آن چه که در مثنوی می بینیم که رشته ی کلام از آغاز در دست شنونده است و اگر هم کلام دیگری در ضمن آن متداعی می شود باز این ارتباط، لطمه ای نمی بیند. از این رو ما در درک مراد و منظور اصلی مولانا، در طرح هر مبحثی، نسبت به مقالات آگاهتریم.

ما در این پژوهش بر آن شدیم تا به بیان وجوه مشترک کلام شمس و مولانا و تا حد امکان به تحلیل و بررسی مضامین یاد شده بپردازیم. بدین منظور در آغاز کار آن چه ضرورت می نمود خواندن مقالات شمس و دسته بندی موضوعاتی بود که در آن مطرح شده بود. این کار به دلیل از هم گسیختگی جملات و تنوع بیش از حد موضوعات دشوار می نمود به نحوی که سطر سطر مقالات موضوع جداگانه ای بود که طرح می شد. بعد از این مرحله با این سؤالات پیش رفتیم که چه مضامین و تعبیراتی از شمس در ذهن مولانا به یادگار مانده و در کجای مثنوی نمود پیدا کرده است؟ پیوند اتصال این مضامین در مثنوی کجاست؟ یعنی چه جرقه و علامتی است تا ذهن تداعی گر مولانا را به سوی مقالات سوق می دهد؟ دیگر این که غرض اصلی شمس و مولانا از بیان این سخنان چیست؟ آیا هر دو در هدف و نتیجه گیری مشترک اند؟ و نیز این نکته که در یک مضمون مشترک چه تفاوت هایی بین دو روایت بیشتر خود نمایی می کند؟

درباره ی پژوهش مورد نظر هیچ کتاب و مقاله و تحقیق مستقلی انجام نگرفته بود. تنها محمد علی موحد در تعلیقات کتاب «مقالات شمس تبریزی» به برخی از این مشترکات اشاره می کند و در مقدمه ی همین کتاب، اذعان می دارد که در استخراج این مضامین به هیچ وجه استقصا ننموده است و آن چه در تعلیقات آورده است در طی سال ها مطالعه در مثنوی و به مناسبت مرور در تصحیح مقالات به آن برخورد کرده است و گرنه با مقایسه ی کامل این دو اثر موارد بیشتری عرضه خواهد شد. زرین کوب نیز در جلد اول کتاب «سرنی» به چند نمونه از این مشترکات اشاره می کند. اما درباره ی داستان های مشترک، سخن به گونه ی دیگری است و کار مرحوم فروزانفر را در کتاب «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» نمی توان سهل انگاشت که تقریباً تمام داستان های مأخوذ مثنوی از مقالات را یادآور شده بود و لیکن نگارنده به موارد دیگری دست یافته، که مرحوم فروزانفر از آن ها یاد نکرده است. روش کار در این پایان نامه بر اساس مطالعات کتابخانه ای بوده است در باب تبیین مطالب و

بیان اهداف کلام شمس و خصوصاً مولانا به شروع معتبر مراجعه و به نظریات استادان فرزانه ای چون همایی و زرین کوب و فروزانفر و شهیدی استناد شد.

این پایان نامه در یک مقدمه و شش فصل مطرح می شود. ترتیب فصول، بر اساس ترتیب دفترهای مثنوی است و ترتیب موضوعات هر فصل، بر اساس اولین جای طرح آن در مثنوی است به این ترتیب که اگر یک موضوع مشترک در چند دفتر مثنوی دیده می شود تنها در ذیل یک دفتر قرار میگیرد.

لازم به یادآوری است که محمد علی موحد کتاب «مقالات شمس تبریزی» را در دو دفتر تدوین کرده اند و در پیوست هر دفتر، بخشی با عنوان گسسته پاره ها دارند که این بخش، شامل عبارت های ناقص و گسسته ایست که متضمن معنای تمام نیست. در این میان به ندرت جملاتی یافت شد که با مضامین مشترک مورد بحث، مرتبط بود. از این رو آن ها را نیز در ذیل سایر عبارات شمس با همان عنوان گسسته پاره ها وارد کردیم.

شایان ذکر است که با وجود مشترکات فراوانی که در میان کلام شمس و مولانا بود، اختلاف بارزی خودنمایی می کرد و آن نگاه متفاوت شمس و مولانا به دو عارف نامی عرفان اسلامی حلاج و بایزید و شطح معروف ایشان بود که نگارنده در مقاله ای مجزاً به این مقوله پرداخته است.

نشانه های اختصاری

برابرها	نشانه ها
رجوع شود	←
فاصله ی بین دفتر و صفحه (در مقالات شمس)	/
فاصله ی بین دفتر و بیت (در مثنوی)	/
صفحه	ص

فصل اوّل (دفتر اوّل)

«گریه و جوشش دریای رحمت»

مقالات شمس:

سوختم، طاقت این رنج ندارم. حضرت می فرماید که: من تو را جهت همین می دارم. می گوید: یارب! آخر سوختم. از این بنده چه می خواهی؟ فرمود: همین که می سوزی! همان حدیث شکستن جوهرست که معشوقه گفت: جهت آن که تا تو بگویی چرا شکستی! و حکمت در این زاری آنست که دریای رحمت می باید که به جوش آید. سبب، زاری تست. تا ابرغم تو برنیاید، دریای رحم نمی جوشد.

فَإِنَّ الْأُمَّ لَمْ تَرْضَعْ غُلَامًا عَلَى الْإِشْفَاقِ مُذْ سَكَتَ الْغُلَامُ (۲۶/۲)

مثنوی:

چون برآورد از میان جان خروش	اندر آمد بحر بخشایش به جوش (۶۱/۱)
*	*
چون خدا خواهد که مان یاری کند	میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست	وی همایون دل که آن بریان اوست
*	*
هر کجا آب روان، سبزه بود	هر کجا اشکی روان رحمت شود
باش چون دولاب نالان چشم، تر	تا ز صحن جانت برروید خضر (۸۲۴/۱-۸۲۰)
*	*
زانک آدم زان عتاب، از اشک رست	اشک تر باشد دم توبه پرست
بهر گریه آمد آدم بر زمین	تا بود گریان و نالان و حزین (۱۶۳۴/۱-۱۶۳۳)

من کریمم نان نمایم بنده را
بینی طفلی بمالد مادری
کو گرسنه خفته باشد بی خبر

*

تا بگریانند طمع آن زنده را
تا شود بیدار و واجوید خوری
وان دو پستان می خلد زو، مهر در (۳۶۵-۳۶۳)

*

چون بگریانند، بجوشد رحمتم
گر نخواهم داد خود ننمایش
رحمتم موقوف آن خوش گریه هاست

آن خروشاننده بنوشد نعمتم
چونش کردم بسته دل بگشایم
چون گریست از بحر رحمت موج خلست (۳۷۸-۳۷۵)

*

تا نگرید کودک حلو فروش
ای برادر طفل، طفل چشم تست
گر همی خواهی که آن خلعت رسد

بحر رحمت در نمی آید به جوش
کام خود موقوف زاری دان درست
پس بگریان طفل دیده بر جسد (۴۶۶-۴۴۴)

*

زا بر گریان شاخ، سبز و تر شود

زانک شمع از گریه روشن تر شود (۴۸۲/۲)

*

زاری و گریه قوی سرمایه ایست
دایه و مادر بهانه جو بود
طفل حاجات شما را آفرید
گفت ادعو الله بی زاری مباح

رحمت کلی قوی تر دایه ایست
تا که کی آن طفل او گریان شود
تا بنالید و شود شیرش پدید
تا بجوشد شیرهای مهره اش (۱۹۵۴/۲-۱۹۵۱)

*

تا نگرید ابرکی خندد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

که بگیریم تا رسد دایه ی شفیق	طفل یک روزه همی داند طریق
کم دهد بی گریه شیر، او رایگان	تو نمی دانی که دایه ی دایگان
تا بریزد شیر، فضل کردگار	گفت فُلَیْبُکُوا کَثِیراً، گوش دار
استن دنیا همین دو رشته تاب	گریه ی ابر است و سوز آفتاب
کی شدی جسم و عرض، زفت و سطر	گر نبودی سوز مهر و اشک ابر
گر نبودی این تف و این گریه، اصل	کی بدی معمور، این هر چار فصل
چون همی دارد جهان را خوش دهان	سوز مهر و گریه ی ابر جهان
چشم را چون ابر، اشک افروز دار (۱۴۲/۵-۱۳۴)	آفتاب عقل را در سوز دار

سخن از عرضه ی نیاز است بر درگاه بی نیاز، شمس سوختن در کوره ی نیاز و اشک و آه را در جوشش دریای رحمت مؤثر می بیند و معتقد است برای فیضان شیر رحمت حق، باید طفل وار گریست. او از زبان حق در پاسخ به عاشق دل سوخته، سوختن را مراد حق و علت نگاهداشت او در قبضه ی عشق خود می خواند.

مولانا نیز هم عقیده با شمس، در چند جای مثنوی به این مضامین می پردازد. او در پایان قصه ی حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه، حکمت رفتار شیخ را گریاندن کودک و به تبع آن جوشش رحمت حق می داند و بر این معنی گوشزد می کند که «برای درخواست از خدا، باید چشمی گریان و دلی لرزان داشت». چنان که در قرآن کریم است «أَدْعُو رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفِیَّةً» (آیه ی ۵۵، اعراف (۷)) پروردگار خود را با زاری و نهانی بخوانید. « (شرح مثنوی، جزو اول از دفتر دوم، ج پنجم، ص ۹۹).

مولانا میل زاری را نشان یاری حق می داند و بر دیده ای که گریان اوست و بر دلی که بریان تاب عشق او آفرین می گوید. او همانند شمس، کودک را تمثیلی از کلّ خلق و مادر را تمثیلی از حضرت حق معرفی می کند. با این تفاوت که از منظر مولانا، همان گونه که مادر از سر مهر، کودک خفته ی

گرسنه را «با مالیدن بینی» وادار به بیداری و گریه می کند تا از شیر لبریز خود، او را سیر گرداند؛ حضرت حق نیز، خود از سر کرم خویش، خلق خفته را به بهانه هایی چون آفریدن حاجات، نمودن نعمات و نگهداشت موقتی آن، وادار به بیداری و طلب می کند، تا به این منظور از چشمه ی جوشان رحمت خویش، ایشان را سیراب گرداند.

هبوط حضرت آدم نیز «بهر گریه» و عرض نیاز بوده است، تا بهانه ای باشد بر جوشش رحمت حضرت بی نیاز.

مولانا در دفتر پنجم مثنوی، ضمن نمودن نهایت پشیمانی مهمان شکمباره ی رسول الله (ص)، و گریه و زاری او در حکمت اشک و آه ابیات مذکور را می آورد. او استن عالم و عمارت چهار فصل را در سوز آفتاب و گریه ی ابر می بیند. و از تأثیر این دو در آفاق، گریزی می زند به تأثیر اشک و سوز بر انفس و دعوت به عمارت باغ جان، با باران اشک و تاب دل می کند.

«حکایت خلیفه و دیدار لیلی»

مقالات شمس:

چنان که گفت هارون الرشید که این لیلی را بیاورید تا من بینمش که مجنون چنین شوری از عشق او در جهان انداخت و از مشرق تا مغرب، قصه ی عشق او را عاشقان آینه ی خود ساخته اند. خرج بسیار کردند و حيله ی بسیار و لیلی را بیاوردند. به خلوت درآمد خلیفه شبانگاه، شمع ها برافروخته، درو نظری می کرد. ساعتی و ساعتی سر پیش می انداخت. با خود گفت که در سخنش درآرم، باشد به واسطه ی سخن در روی او، آن چیز ظاهرتر شود. رو به لیلی کرد و گفت: لیلی توئی؟ گفت: بلی، لیلی منم، اما مجنون تو نیستی! آن چشم که در سر مجنون است در سر تو نیست.

وَ كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعِينِ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِيعِ

مرا به نظر مجنون نگر. محبوب را به نظر محب نگرند....(۱۰۵/۱)

مثنوی:

گفت لیلی را خلیفه کان توی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
گفت خلمش چون تو مجنون نیستی (۴۰۹-۴۱۰/۱)

*

زین گذر کن پند من، بپذیر هین
عاشقان را تو به چشم عشق بین (۲۷۶۷/۵)

*

گر تو خواهی کو تو را باشد شکر
منگر از چشم خودت آن خوب را
چشم خود بر بند زان خوش چشم تو
بل کز او کن عاریت، چشم و نظر
پس ورا از چشم عشاقش نگر
بین به چشم طالبان مطلوب را
عاریت کن چشم از عشاق او
پس ز چشم او به روی او نگر (۷۴-۷۷/۴)

مأخذ این حکایت، روایتی است در ربیع الابرار ز مخشری و مصیبت نامه ی عطار. اینک روایت

عطار:

گفت هارون عشق مجنون می شنود
خواست تا دیدار لیلی بیند او
خواند لیلی را و چون کردش نگاه
خواند مجنون را و گفت ای بی خبر
آن هوس او را چو مجنون می ربود
پیش لیلی یک نفس بنشیند او
سهل آمد روی او در چشم شاه
نیست لیلی را جمالی بیشتر